

بحران، گسست و تداوم: بازاندیشی در پایداری هویت تاریخی ایران



• زینب عیوضی

چکیده

تاریخ ایران در سده‌های مختلف با فروپاشی‌های سیاسی، بحران‌های سرزمینی، دگرگونی‌های مذهبی و آشفتگی‌های ساختاری همراه بوده است. با وجود این تحولات، مفهوم ایران همچنان تداوم یافته و در دوره‌های مختلف در قالب‌های تازه‌ای بازتعریف شده است. سقوط ساسانیان، چندپارگی سیاسی دوره‌های میانه، حمله مغول، شکل‌گیری دولت صفوی و مواجهه با مدرنیته، از مهم‌ترین مقاطع بحرانی تاریخ ایران به شمار می‌روند؛ مقطعی که در آن‌ها موجودیت سیاسی ایران با تهدیدهای جدی روبه‌رو شد، اما حافظه تاریخی و فرهنگی ایران استمرار یافت. مسئله اصلی، چگونگی بقای هویت ایرانی در شرایط گسست‌های مکرر تاریخی است. در این گفتار، فرایند بازتعریف هویت ایرانی در بستر بحران‌های تاریخی بررسی شده است. در این میان، زبان فارسی، روایت‌های تاریخی، سنت‌های فرهنگی و حافظه جمعی، مهم‌ترین عناصر تداوم ایران بوده‌اند و هویت ایرانی نیز در هر دوره متناسب با شرایط جدید، صورت‌بندی تازه‌ای یافته و از طریق پیوند میان گذشته تاریخی و تحولات زمانه استمرار پیدا کرده است. از این منظر، ایران بیش از آنکه یک ساختار ثابت سیاسی باشد، سنتی تاریخی و بازتولیدشونده است که در بستر بحران‌ها دگرگون شده، اما از میان نرفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی :

ایران، هویت تاریخی، بحران سیاسی، حافظه جمعی، تداوم تاریخی.

تاریخ ایران، تاریخ مواجهه مداوم با بحران‌ها و تلاش برای بازتعریف خویشتن است. ایران در طول تاریخ خود بارها با فروپاشی‌های سیاسی، اشغال نظامی، تجزیه سرزمینی، بحران‌های مذهبی و دگرگونی‌های عمیق فرهنگی روبه‌رو شده است. سقوط شاهنشاهی ساسانی، چندپارگی سیاسی در دوره‌های میانه، حمله مغول، مواجهه با استعمار و بحران‌های عصر مدرن، هر یک مقاطعی را شکل داده‌اند که در آن‌ها موجودیت سیاسی و هویتی ایران با تهدیدهای جدی روبه‌رو بوده است. با این حال، آنچه تاریخ ایران را متمایز می‌سازد، صرف تجربه بحران نیست، بلکه توانایی تداوم و بازسازی در دل همین بحران‌هاست.

در نگاه نخست، تکرار این بحران‌ها می‌تواند نشانه‌ای از گسست در تاریخ ایران تلقی شود؛ گویی ایران بارها فروپاشیده و دوباره از نو شکل گرفته است. اما روایت حاکی از آن است که در پس این دگرگونی‌های سیاسی، نوعی پیوستگی تاریخی و فرهنگی استمرار یافته است. مفهوم «ایران» در طول قرن‌ها، حتی در دوره‌هایی که فاقد دولت متمرکز یا مرزهای پایدار بوده، همچنان در حافظه تاریخی، زبان، سنت‌های فرهنگی و ذهنیت جمعی ایرانیان حضور داشته است.

از همین رو، موضوع این گفتار آن است که چگونه ایران توانسته در شرایطی که بارها دچار بحران‌های سرزمینی و هویتی شده، همچنان تداوم تاریخی خود را حفظ کند؟ این پرسش به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که بسیاری از واحدهای سیاسی و تمدنی جهان با تجربه بحران‌های مشابه از میان رفته‌اند یا هویت تاریخی آن‌ها دچار گسست شده است، در حالی که ایران همچنان به‌عنوان یک مفهوم تاریخی، فرهنگی و سیاسی استمرار یافته است.

بخش مهمی از مطالعات مربوط به تاریخ ایران، بر تداوم سیاسی یا فرهنگی ایران تأکید کرده‌اند، اما کمتر به رابطه میان «بحران» و «بازتولید هویت» توجه شده است. در بسیاری از این پژوهش‌ها، بحران به‌عنوان نقطه‌ای برای فروپاشی یا افول در نظر گرفته می‌شود، درحالی که در تاریخ ایران، بحران‌ها اغلب به زمینه‌ای برای بازتعریف هویت ایرانی تبدیل شده‌اند. به بیان دیگر، تداوم ایران نه در غیاب بحران، بلکه در توانایی آن برای بازسازی خویش در شرایط بحران قابل فهم است.

این گفتار بر این فرض استوار است که ایران را باید فراتر از یک واحد ثابت جغرافیایی یا سیاسی، بلکه فرایندی تاریخی-فرهنگی تلقی کرد که در بستر تحولات و بحران‌های مداوم شکل گرفته و بازتولید شده است. در این چارچوب، تداوم ایران بیش از آنکه ناشی از استمرار دولت‌ها باشد، حاصل پایداری حافظه تاریخی، زبان فارسی، سنت‌های فرهنگی و بازنمایی مداوم ایران در روایت‌های تاریخی و ذهنیت جمعی ایرانیان است. در این گفتار، به بررسی چند مقطع اثرگذار در تاریخ ایران پرداخته می‌شود؛ مقاطعی که در آن‌ها، مفهوم ایران با تهدیدهای جدی مواجه شده، اما در نهایت در قالبی تازه بازتعریف گردیده است: سقوط ساسانیان، حمله مغول، شکل‌گیری حاکمیت صفویان و بحران‌های عصر مدرن.

هدف اصلی آن است که نشان داده شود تاریخ ایران را نمی‌توان صرفاً تاریخ ثبات یا گسست دانست، بلکه باید آن را تاریخ بازتولید مداوم هویت در دل بحران‌ها تلقی کرد. از این منظر، تداوم ایران نه یک استمرار ایستا و تغییرناپذیر، بلکه فرایندی پویا و تاریخی است؛ فرایندی که در آن، ایران بارها دگرگون شده، اما هر بار توانسته عناصر بنیادین هویت خود را در قالبی تازه سازمان دهد. همین ظرفیت بازتعریف و بازسازی، مهم‌ترین عامل استمرار تاریخی ایران به شمار می‌رود.

فروپاشی ساسانیان و بازتعریف ایران در جهان اسلامی

با این حال، اهمیت این دوره تنها در فروپاشی نیست، بلکه در نحوه تداوم و بازتعریف ایران پس از این بحران نهفته است. اگرچه شاهنشاهی ساسانی از میان رفت، اما بسیاری از عناصر بنیادین فرهنگ ایرانی در جهان اسلامی تداوم یافتند. ایران پس از اسلام نه به طور کامل نابود شد و نه به صورت کامل در ساختار خلافت حل شد، بلکه به تدریج در قالبی تازه بازسازی شد.

یکی از مهم‌ترین عناصر این تداوم، استمرار سنت دیوان‌سالاری ایرانی بود. خلافت اسلامی، به‌ویژه در دوره اموی و عباسی، بخش مهمی از ساختار اداری و مالی خود را از الگوهای ساسانی اقتباس کرد. دیوانیان ایرانی در اداره دستگاه خلافت نقش مؤثری داشتند و بسیاری از شیوه‌های حکمرانی ساسانی در ساختار سیاسی جدید ادامه یافت. این مسئله نشان می‌دهد که حتی پس از فروپاشی سیاسی، میراث نهادی ایران همچنان فعال باقی مانده بود.

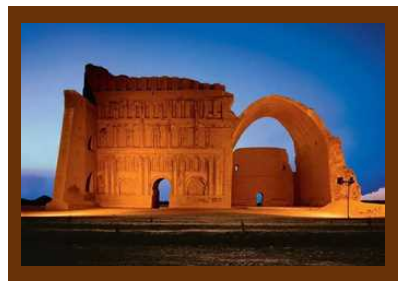


زبان فارسی نیز در روند بازسازی هویت ایرانی نقش اساسی ایفا کرد. اگرچه در سده‌های نخست اسلامی زبان عربی به زبان دین و دانش تبدیل شد، اما فارسی به تدریج دوباره احیا گردید و به زبان ادبی و فرهنگی ایران تبدیل شد. شکل‌گیری فارسی دری در قرون سوم و چهارم هجری، تنها یک تحول زبانی نبود، بلکه بخشی از فرایند بازتولید هویت تاریخی ایران به شمار می‌رفت.

سقوط شاهنشاهی ساسانی در قرن هفتم میلادی، یکی از بنیادی‌ترین بحران‌های تاریخ ایران به شمار می‌رود؛ بحرانی که نه تنها به فروپاشی یک حکومت، بلکه به دگرگونی عمیق در ساختارهای سیاسی، دینی و فرهنگی ایران انجامید. با شکست ساسانیان در برابر اعراب مسلمان، یکی از کهن‌ترین نظام‌های شاهنشاهی جهان از میان رفت و ایران وارد مرحله‌ای تازه از تاریخ خود شد. این رویداد در نگاه بسیاری از مورخان، نقطه‌ای تعیین‌کننده در گذار ایران از جهان باستان به جهان اسلامی محسوب می‌شود.

در واپسین دهه‌های حکومت ساسانی، ایران با بحران‌های داخلی متعددی مواجه بود. جنگ‌های طولانی با امپراتوری بیزانس، فشارهای اقتصادی، رقابت خاندان‌های اشرافی و ضعف تدریجی اقتدار مرکزی، ساختار سیاسی ساسانی را فرسوده کرده بود. همچنین نظام طبقاتی سخت‌گیرانه و تمرکز قدرت مذهبی در دست موبدان زرتشتی، بخشی از جامعه را از ساختار رسمی حکومت دور ساخته بود. در چنین شرایطی، حمله اعراب مسلمان با جامعه‌ای مواجه شد که پیش از آن نیز نشانه‌های بحران و فرسایش را تجربه می‌کرد.

با شکست نهایی ساسانیان، ساختار شاهنشاهی ایران فروپاشید و بخش مهمی از نهادهای سیاسی و نظامی پیشین از میان رفت. سقوط تیسفون، پایان نمادین نظم سیاسی ساسانی بود؛ نظامی که چند قرن بر بخش بزرگی از جهان ایرانی حکومت کرده بود. افزون بر این، زوال تدریجی دین زرتشتی به عنوان دین رسمی حکومت، تغییر مهم دیگری در ساختار هویتی ایران ایجاد کرد.





باربد، پنهان شده در میان شاخه‌های سرو، در حال بریت‌نوازی برای خسرو پرویز.



ضحاک فرمان می‌دهد که جمشید را به دو نیم کنند.

در این میان، ادبیات و تاریخ‌نگاری نقش مهمی در حفظ حافظه تاریخی ایرانیان ایفا کردند. آثاری چون شاهنامه فردوسی، تاریخ بلعمی و دیگر متون تاریخی و ادبی، گذشته ایران را بازسازی کردند و روایت پیوسته‌ای از ایران ارائه دادند. شاهنامه به‌ویژه اهمیت زیادی داشت، زیرا ایران پیشااسلامی را نه به‌عنوان جهانی نابودشده، بلکه به‌عنوان بخشی از حافظه زنده ایرانیان بازنمایی می‌کرد. از این طریق، مفهوم ایران در سطح فرهنگی و ذهنی تداوم یافت.

در دوره اسلامی، ایران همچنین به یکی از مهم‌ترین مراکز تمدن اسلامی تبدیل شد. دانشمندان، ادیبان و متفکران ایرانی نقش مهمی در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی ایفا کردند و همین مسئله سبب شد که ایران، به‌رغم از دست دادن استقلال سیاسی اولیه، جایگاه فرهنگی برجسته‌ای در جهان اسلام به دست آورد. به بیان دیگر، ایران نه تنها در جهان اسلامی جذب شد، بلکه خود در شکل‌گیری تمدن اسلامی سهم تعیین‌کننده‌ای داشت.

از منظر هویتی نیز، ایران پس از اسلام به‌تدریج نوعی هویت ترکیبی پدید آورد که در آن، عناصر ایرانی و اسلامی در کنار یکدیگر قرار گرفتند. این فرایند به‌ویژه در دوره‌های سامانی و آل‌بویه آشکارتر شد؛ دوره‌هایی که در آن‌ها، هم سنت ایرانی احیا شد و هم پیوند ایران با جهان اسلامی حفظ گردید. در نتیجه، ایران توانست بدون بازگشت کامل به گذشته ساسانی، شکل تازه‌ای از هویت تاریخی خود را ایجاد کند.

بر این اساس، فروپاشی ساسانیان را نباید صرفاً پایان ایران باستان دانست، بلکه باید آن را آغاز مرحله‌ای جدید در تاریخ بازتولید هویت ایرانی تلقی کرد. بحران سقوط ساسانی، اگرچه یکی از عمیق‌ترین گسست‌های تاریخ ایران بود، اما در نهایت به حذف کامل ایران منجر نشد. برعکس، ایران توانست در قالب زبان، حافظه تاریخی، دیوان‌سالاری و فرهنگ، جایگاه خود را در جهان اسلامی بازتعریف کند و تداوم بخشد. همین ظرفیت بازسازی در دل بحران، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ ایران است.



حمله مغول و بازسازی نظم ایرانی

حمله مغول در قرن هفتم هجری را می‌توان یکی از عمیق‌ترین بحران‌های تاریخ ایران دانست؛ بحرانی که نه تنها ساختار سیاسی و نظامی ایران، بلکه بافت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن را نیز دگرگون کرد. ورود مغولان با ویرانی گسترده شهرها، فروپاشی مراکز علمی و اداری، کاهش جمعیت و نابودی بخش مهمی از زیرساخت‌های اقتصادی همراه بود. بسیاری از مورخان مسلمان این دوره، حمله مغول را به‌مثابه یک فاجعه تمدنی توصیف کرده‌اند؛ رخدادی که به نظر می‌رسید استمرار تاریخی ایران را با تهدیدی جدی روبه‌رو ساخته است. با این حال، اهمیت تاریخی این دوره تنها در ابعاد ویرانگر آن خلاصه نمی‌شود. آنچه دوره مغول را در تاریخ ایران برجسته می‌سازد، فرایند تدریجی بازسازی هویت و نظم ایرانی در دل همین بحران است. به بیان دیگر، مغولان اگرچه در آغاز به‌عنوان نیرویی بیرونی و ویرانگر وارد ایران شدند، اما در ادامه، خود در ساختار فرهنگی و اداری ایران جذب و بخشی از فرایند بازتولید نظم ایرانی شدند.

در نخستین دهه‌های پس از حمله، ساختارهای سنتی قدرت در ایران تا حد زیادی فروپاشید. بسیاری از خاندان‌های سیاسی از میان رفتند و شهرهای مهمی چون نیشابور، ری و مرو آسیب‌های گسترده دیدند. این وضعیت، نوعی بحران عمیق در تصور نظم سیاسی ایران ایجاد کرد. با این وجود، حتی در این شرایط نیز عناصر مهمی از سنت تاریخی ایران باقی ماند.

دیوان‌سالاری ایرانی، که پیش از آن در حکومت‌های اسلامی نقش محوری داشت، بار دیگر به یکی از ابزارهای اصلی اداره حکومت ایلخانی تبدیل شد.

مغولان برای اداره قلمرو گسترده خود، ناگزیر به استفاده از دیوانیان و نخبگان ایرانی شدند. همین مسئله موجب گردید که سنت اداری ایران نه تنها از میان نرود، بلکه در ساختار جدید نیز تداوم یابد. وزیرانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی، در بازسازی ساختار سیاسی و فرهنگی ایران نقش مهمی ایفا کردند. به‌ویژه رشیدالدین در جامع‌التواریخ، تصویری منسجم از تاریخ ایران و جهان ارائه کرد که نشان‌دهنده تداوم نوعی آگاهی تاریخی ایرانی در دوره ایلخانی است.

در این دوره، زبان فارسی نیز همچنان جایگاه خود را حفظ کرد و به زبان اصلی فرهنگ و دیوان‌سالاری تبدیل شد. استمرار زبان فارسی اهمیت زیادی داشت، زیرا این زبان نه تنها ابزار ارتباط اداری، بلکه حامل حافظه تاریخی و فرهنگی ایران بود. ادبیات فارسی در دوره ایلخانی همچنان رونق داشت و آثار تاریخی، ادبی و عرفانی متعددی در این دوره پدید آمد. **این مسئله نشان از آن دارد که حتی در شرایط بحران شدید سیاسی، لایه‌های فرهنگی هویت ایرانی همچنان فعال باقی مانده بودند.**

از تحولات مهم دوره مغول، تغییر تدریجی خود مغولان تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و اسلامی بود. ایلخانان به‌مرور اسلام آوردند و بسیاری از عناصر فرهنگ ایرانی را پذیرفتند. این فرایند سبب شد که حکومت مغولی، از یک نیروی کاملاً بیرونی، به بخشی از ساختار سیاسی ایران تبدیل شود. در نتیجه، ایران نه تنها مغلوب کامل مغولان نشد، بلکه توانست بخشی از مهاجمان را در درون سنت فرهنگی خود جذب کند.

از منظر هویتی، دوره ایلخانی اهمیت ویژه‌ای در بازسازی تصور «ایران» داشت. در این دوره، ایران بار دیگر به‌عنوان یک واحد جغرافیایی و تاریخی در متون سیاسی و تاریخی بازنمایی شد. مورخان و دیوانیان ایلخانی، از ایران به‌عنوان سرزمینی با گذشته‌ای پیوسته یاد می‌کردند و این امر به استمرار حافظه تاریخی ایران کمک کرد.

همچنین، بحران مغول به شکل‌گیری تحولات فرهنگی و اجتماعی جدیدی انجامید. گسترش تصوف، رشد شبکه‌های فرهنگی و شکل‌گیری مراکز تازه علمی و هنری، بخشی از واکنش جامعه ایرانی به بحران بود. این تحولات حاکی از آن است که جامعه ایرانی صرفاً در موضع انفعال قرار نداشت و در تلاش بود تا نظم جدیدی برای ادامه حیات فرهنگی و اجتماعی خود ایجاد کند.

در مجموع، حمله مغول اگرچه یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های تاریخ ایران بود، اما در نهایت به نابودی کامل هویت ایرانی منجر نشد. برعکس، این بحران زمینه‌ای برای بازسازی و بازتعریف نظم ایرانی فراهم کرد. ایران در دوره ایلخانی بار دیگر توانست عناصر فرهنگی، زبانی و تاریخی خود را در قالبی جدید سازمان دهد و همین امر نشان می‌دهد که تداوم ایران، بیش از آنکه به ثبات سیاسی وابسته باشد، بر استمرار حافظه تاریخی و ظرفیت بازتولید فرهنگی استوار بوده است.



صفویان و تثبیت گفتمان ایرانی-شیعی

دوره صفوی را می‌توان یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تاریخ تداوم ایران دانست؛ دوره‌ای که در آن، پس از چند قرن پراکندگی سیاسی و حاکمیت سلسله‌های محلی و منطقه‌ای، بار دیگر نوعی وحدت سیاسی و هویتی در ایران شکل گرفت. اهمیت صفویان از یک‌سو در تأسیس یک دولت متمرکز، و از سوی دیگر در بازتعریف مفهوم ایران در قالب یک گفتمان سیاسی، مذهبی و فرهنگی جدید است.

پس از فروپاشی خلافت عباسی و در جریان حکومت‌های مغولی، تیموری و ترکمان، ایران اگرچه به‌عنوان یک حوزه فرهنگی تداوم داشت، اما از منظر سیاسی دچار چندپارگی شده بود.

در چنین شرایطی، ظهور صفویان را می‌توان پاسخی تاریخی به بحران طولانی‌مدت پراکندگی قدرت در ایران دانست. صفویان با ایجاد دولتی متمرکز، توانستند بار دیگر مفهوم ایران را از سطح صرفاً فرهنگی به سطح یک نظم سیاسی منسجم ارتقا دهند.

یکی از مهم‌ترین اقدامات صفویان، رسمی کردن تشیع دوازده‌امامی بود. این اقدام صرفاً یک تحول مذهبی به شمار نمی‌رفت، بلکه بخشی از پروژه بازسازی هویت سیاسی ایران محسوب می‌شد. تشیع در دوره صفوی به ابزاری برای تمایز ایران از همسایگان سنی‌مذهب، به‌ویژه امپراتوری عثمانی، تبدیل شد. در نتیجه، هویت ایرانی در این دوره به‌تدریج در پیوند با هویت شیعی بازتعریف گردید.

نکته مهم آن است که صفویان برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود، تنها بر عناصر مذهبی تکیه نکردند، بلکه از حافظه تاریخی ایرانیان نیز بهره گرفتند. در متون تاریخی و ادبی این دوره، شاهان صفوی به‌عنوان وارثان شکوه ایران معرفی می‌شدند و مفهوم ایران بار دیگر در قالب یک سرزمین تاریخی و پیوسته بازنمایی می‌گردید. این بازنمایی نشان می‌دهد که صفویان به‌خوبی از ظرفیت حافظه تاریخی ایران برای تثبیت اقتدار خود آگاه بودند.

در این دوره، زبان فارسی نیز نقشی اساسی در تثبیت هویت ایران ایفا کرد. اگرچه صفویان خاستگاهی ترکمانی داشتند، اما فارسی همچنان زبان دیوانی، فرهنگی و تاریخی ایران باقی ماند. استمرار زبان فارسی موجب شد که پیوند ایران صفوی با سنت تاریخی ایران حفظ شود و نوعی وحدت فرهنگی در سراسر قلمرو صفوی شکل گیرد.



ایران مدرن و بازتعریف هویت در عصر بحران

دوره مدرن نیز یکی از پیچیده‌ترین مراحل تحول هویت ایرانی است؛ دوره‌ای که در آن ایران نه تنها با بحران‌های سیاسی و سرزمینی، بلکه با بحران در تعریف «خود» مواجه شد. اگر در دوره‌های پیشین، مسئله اصلی حفظ نظم سیاسی یا مقابله با تهاجم خارجی بود، در عصر جدید پرسش بنیادین‌تری مطرح شد: ایران در جهان مدرن چه جایگاهی دارد و هویت ایرانی چگونه باید بازتعریف شود؟

از اواخر دوره صفوی و به‌ویژه در عصر قاجار، ضعف ساختار سیاسی، مداخلات قدرتهای خارجی و شکست‌های نظامی، بحران عمیقی در ذهنیت سیاسی ایرانیان ایجاد کرد. جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی بخش‌هایی از سرزمین‌های قفقاز، صرفاً یک شکست نظامی نبود و نوعی بحران در تصور تاریخی ایران به‌وجود آورد. نخستین بار در دوره جدید، ایرانیان با این پرسش روبه‌رو شدند که چرا حکمرانی ایرانی با چنین پیشینه تاریخی، در برابر قدرتهای مدرن ناتوان شده است.

در این دوره، هویت ایرانی به مسئله‌ای سیاسی و اجتماعی تبدیل شد. روشنفکران، دیوانیان و نخبان سیاسی تلاش کردند علل عقب‌ماندگی ایران را توضیح دهند و راهی برای بازسازی قدرت سیاسی و هویت ملی بیابند. به همین دلیل، سده نوزدهم را می‌توان عصر «بازاندیشی در مفهوم ایران» دانست؛ عصری که در آن، مفهوم وطن، ملت و دولت به‌تدریج وارد زبان سیاسی ایرانیان شد.

جنبش مشروطه مهم‌ترین نمود این تحول بود. مشروطه صرفاً جنبشی سیاسی برای محدود کردن قدرت سلطنت نبود، بلکه تلاشی برای بازتعریف ایران در قالب نظم مدرن به شمار می‌رفت. در این دوره، مفاهیمی چون قانون، ملت، آزادی و حاکمیت ملی به بخشی از گفتمان سیاسی ایران تبدیل شدند. روشنفکران مشروطه‌خواه کوشیدند میان میراث تاریخی ایران و ساختارهای جدید سیاسی پیوند برقرار کنند. از این منظر، مشروطه را باید یکی از مهم‌ترین مراحل بازسازی هویت ایرانی در عصر مدرن دانست.

نکته مهم آن است که هویت ایرانی در این دوره، نه بر اساس گسست کامل از گذشته، بلکه بر پایه بازخوانی آن شکل گرفت.

علاوه بر این، گسترش آیین‌های مذهبی و مناسک شیعی در دوره صفوی، به شکل‌گیری نوعی حافظه جمعی تازه انجامید. مراسم عزاداری، زیارت و آیین‌های عمومی، در درجه نخست دارای کارکرد مذهبی بودند و در درجه دوم در تقویت احساس تعلق جمعی و بازتولید هویت سیاسی مؤثر بودند. به بیان دیگر، صفویان از طریق مناسک مذهبی، نوعی همبستگی اجتماعی و هویتی ایجاد کردند که در استمرار دولت و جامعه صفوی نقش مهمی داشت.

از منظر سرزمینی نیز صفویان در بازتعریف مرزهای ایران نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند. بخش مهمی از مرزهای سیاسی ایران در دوره صفوی تثبیت شد و ایران بار دیگر به‌عنوان یک واحد جغرافیایی مشخص در مناسبات منطقه‌ای ظاهر گردید. رقابت مداوم با عثمانی‌ها و ازبکان، به تقویت آگاهی سرزمینی و سیاسی ایرانیان کمک کرد و مفهوم «ایران» را در برابر «دیگری» برجسته ساخت.

با این حال، اهمیت صفویان تنها در ایجاد ثبات سیاسی خلاصه نمی‌شود. آنچه این دوره را در تاریخ هویت ایرانی برجسته می‌کند، توانایی صفویان در پیوند دادن عناصر گوناگون هویتی است. آنان موفق شدند ایران پیشااسلامی، سنت اسلامی و تشیع را در قالب گفتمانی نسبتاً منسجم ترکیب کنند. در نتیجه، نوعی هویت ایرانی-شیعی شکل گرفت که تأثیر آن تا دوره معاصر ادامه یافت.

از این منظر، صفویان را می‌توان نقطه‌ای اساسی در فرایند بازتولید هویت ایرانی دانست. آنان در شرایطی که ایران تجربه‌ای طولانی از بحران و پراکندگی را پشت سر گذاشته بود، توانستند با بازسازی حافظه تاریخی، تثبیت تشیع و ایجاد وحدت سیاسی، شکل تازه‌ای از هویت ایرانی را پدید آورند: تداوم ایران در تاریخ، نه محصول ثبات دائمی، بلکه حاصل توانایی بازتعریف خود در بستر بحران‌های تاریخی است.



با وجود همه این تحولات، آنچه در دوره مدرن اهمیت دارد، استمرار مفهوم ایران در دل بحران‌های پی‌درپی است. ایران مدرن، اگرچه با جنگ، انقلاب، مداخله خارجی و بحران‌های سیاسی روبه‌رو بوده و هست، اما همچنان به‌عنوان یک واحد تاریخی و فرهنگی تداوم یافته است. این تداوم نشان می‌دهد که هویت ایرانی صرفاً بر پایه ساختارهای سیاسی شکل نگرفته است، بلکه ریشه در حافظه تاریخی و ذهنیت جمعی جامعه ایرانی دارد.

از این منظر، تاریخ معاصر ایران را باید تاریخ بازتعریف‌های مداوم هویت ایرانی دانست؛ فرایندی که در آن، هر بحران زمینه‌ای برای شکل‌گیری روایت تازه‌ای از ایران فراهم کرده است. همین ویژگی سبب شده که مفهوم ایران، علی‌رغم دگرگونی‌های گسترده سیاسی و اجتماعی، همچنان استمرار یابد و خود را با شرایط جدید بازسازی کند.



بسیاری از متفکران مشروطه، ایران باستان و شکوه تاریخی ایران را به‌عنوان ابزاری برای تقویت حس ملی به کار گرفتند. در نتیجه، گذشته تاریخی ایران بار دیگر در قالبی جدید بازنمایی شد و به بخشی از گفتمان ناسیونالیسم ایرانی تبدیل گردید.

در دوره پهلوی، این روند وارد مرحله تازه‌ای شد. دولت پهلوی تلاش کرد با تمرکز بر دولت مرکزی، تاریخ پیشااسلامی و ناسیونالیسم، هویت ملی یکپارچه‌ای ایجاد کند. تأکید بر ایران باستان، احیای نمادهای تاریخی و گسترش روایت‌های ملی، بخشی از پروژه دولت برای بازسازی هویت ایرانی بود. با این حال، این پروژه نیز خود در بستر بحران شکل گرفت؛ بحرانی که از تجربه استعمار، تجزیه‌طلبی، ضعف دولت مرکزی و نگرانی نسبت به فروپاشی هویت ملی ناشی می‌شد.

در نیمه دوم قرن بیستم، ایران بار دیگر با بحران هویتی جدیدی مواجه شد. این بار مسئله اصلی، نسبت میان سنت، مذهب و مدرنیته بود. انقلاب ۱۳۵۷ را می‌توان نقطه اوج این بحران دانست؛ انقلابی که نشان داد هویت ایرانی همچنان در حال بازتعریف است و نمی‌توان آن را در قالبی ثابت محدود کرد. در این دوره، عناصر اسلامی، انقلابی و ملی در کنار یکدیگر قرار گرفتند و شکل تازه‌ای از هویت سیاسی و فرهنگی را پدید آوردند.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نگاهی به سراسر تاریخ ایران حاکی از آن است که بحران و تداوم، دو عنصر جدایی‌ناپذیر در شکل‌گیری هویت ایرانی بوده‌اند. ایران در طول تاریخ خود، بارها با فروپاشی‌های سیاسی، اشغال نظامی و بحران‌های هویتی مواجه شده، اما این بحران‌ها به حذف کامل مفهوم ایران منجر نشده‌اند. بررسی دوره‌های مختلف تاریخی نشان می‌دهد که ایران همواره در بستر بحران، اشکال جدیدی از هویت را بازتولید کرده است. زبان فارسی، حافظه تاریخی، روایت‌های فرهنگی و سنت‌های ذهنی، مهم‌ترین عناصر این تداوم بوده‌اند. از این منظر، ایران را باید نه یک هویت ایستا، بلکه فرایندی تاریخی دانست که در دل بحران‌ها بازسازی شده است. همین ظرفیت بازتعریف و بازتولید، مهم‌ترین عامل استمرار تاریخی ایران به شمار می‌رود.

منابع:

- ۱- آبراهامیان، پروانه (۱۳۹۸). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ۲- جعفریان، رسول (۱۳۷۸). تاریخ ایران اسلامی از یورش مغولان تا زوال ترکمانان. تهران: کانون اندیشه جوان.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین (۱۴۰۳). کارنامه اسلام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- صفت‌گل، منصور (۱۳۹۷). فراز و فرود صفویان. تهران: کانون اندیشه جوان.
- ۵- فرای، ریچارد نلسون (۱۴۰۱). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- ۶- کریستین سن، آرتور (۱۳۹۹). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
- ۷- هابسبام، اریک (۱۴۰۲). ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۷۸۰؛ برنامه، افسانه، واقعیت. ترجمه مهدی صابری، تهران: انتشارات چرخ.